

نوروز، جشن بازگشت به آغاز

دکتر میر جلال الدین کزازی
دانشگاه علامه طباطبایی



در نوروزنامه نیز که بازخوانده به فرزانه و دانشور بزرگ
نخام است، در چگونگی پیدایی نوروز، آورده شده است:
اما سبب نهادن نوروز آن بوده است که چون
بدانستند که آفتاب را دو دور بود؛ یکی آنکه
هر سیصد و پنچ روز و ربعی از شبانروز به اول
دقیقه حمل بازآید، به همان وقت و روز که
رفته بود بدین دقیقه نتواند آمدن؛ چه هر سال از
مدت همی کم شود؛ و چون جمشید آن روز
دریافت نوروز نام نهاد؛ و جشن آیین آورد؛ و
پس از آن، پادشاهان و دیگر بزرگان بدو اقتدا
کردند؛ و قصه آن چنان است که چون گیومرث
اولی ملوک عجم به پادشاهی بنشست، خواست
که ایام سال و ماه را نام نهد و تاریخ سازد، تا
مردمان آن را بدانند؛ بنگریست که آن روز

دانشمند بلند پایه ایرانی، یوریحان بیرونی در کتاب
گراتسنگ خویش، التفهیم لاوائل صناعة التنجیم درباره
نوروز و باور ایرانیان بدان چنین نوشته است:
نخستین روز است از فروردین ماه؛ و زین
جهت روز نونام کردند؛ زیرا که پیشانی سال
نواست؛ و آنچه از پس اوست ازین پنج روز
همه جشنهاست؛ و ششم فروردین ماه نوروز
بزرگ دارند. زیرا که خسروان بدان پنج روز
حقایق حشم و گروهان و بزرگان بگزاردندی؛
و حاجتها روا کردند. آنگاه بدین روز ششم
خلوت کردند، خاصگان راه؛ و اعتقاد
پارسیان اندر نوروز نخستین آن است که اول
روزی است از زمانه؛ و بدو فلک آغازید
گشتن!

نوروز از کهنترین جشنها و آیینهای ایرانی است
که تا به روزگار ما، با فرهنگندی و شکوه بسیار، بر پای
داشته می شود؛ و در میانه جشنهای بسیاری که در
ایران کهن گرامی داشته می شده است، دیر باترین
است. نوروز در میان جشنها و آیینهایی بشکوه چون:
بهرگان، سده، بهمنگان، تیرگان که امروز دیگر با فر و
نبروغ دیرینه برگزار نمی شوند، چنان بزرگترین و
گرامیترین جشن ایرانی، در آغاز هر سال نو، بآیین
برگزار می گردد؛ و جشن ملی و همگانی ما، ایرانیان
شمرده می آید.

واژه نوروز، بدان سان که ناگفته پیداست، به
معنی روز نواست. این نام در پهلوی نوک روج
Nokroc بوده است؛ و در همین ساخت پهلوی، به
زبان تازی برده شده است و «نوکروز» گردیده است.
سخنور ایرانی تازی سرای، بنونواس اهوازی، در یکی از
پارسیهای (فارسیات) خود، این واژه را بدین سان به
کار برده است:

... وبالجهبار فی الحزن البزرج
بدور الکأس کأس الخندریس
بحق المهرجان ونوکروز
وفر خروز اسال الکبیس ...
هم اوراست، در سروده ای دیگر از همان گونه:
والمهرجان الممدار
لوقتہ الکزار
والنوکروز الکبار
وجشن گاهنبار...



بامداد آفتاب به اول دقیقه حمل آمد. موبدان عجم را گرد کرد؛ و بفرمود که تاریخ از اینجا آغاز کنند. موبدان جمع آمدند و تاریخ نهادند...

و چنین گویند که چون گیومرث این روزها آغاز کرد هر سال آفتاب را؛ و چون یک دور آفتاب بگشت در مدت سیصد و شصت و پنج روز به دوا زده قسمت کرد، هر بخشی سی روز؛ و هر یکی را از آن نامی نهاد و به فرشته ای باز بست، از آن دوازده فرشته که ایزد تبارک و تعالی ایشان را بر عالم گماشته است. پس آنگاه دور بزرگ را که سیصد و شصت و پنج روز و ربعی از شبانروزی است سال بزرگ نام کرد و به چهار قسم کرد. چون چهار قسم از این سال بزرگ بگذرد، نوروز بزرگ و نوگشتن عالم باشد؛ و بر پادشاهان واجب است آیین و رسم ملوک به جای آوردن و از بهر مبارکی و از بهر تاریخ را، خرمی کردن به اول سال. هر که روز نوروز جشن کند و به خرمی پیوندد تا نوروز دیگر، عمر در شادی و خرمی گذارد؛ و این تجریت حکما از برای پادشاهان کرده اند!

استاد فرزانه توس، پیرپاکرای و پارسای دری، فردوسی نیز درباره چگونگی نهادن جشن و آیین نوروز، از سوی جمشید چنین سروده است:

به فر کیانی، یکی تخت ساخت
چه مایه بدو گوهر اندر نساخت!
که چون خواستی، دیو برداشتی؛
ز هامون به گردون برافراشتی
چو خورشید تابان میان هوا،
نشسته بروشاه فرمانروا.
جهان انجمن شد بر آن تخت او،
شگفتی فرمانده از تخت او،
به جمشید بر، گوهر افشانند؛
مر آن روز را روز نو خواندند.
سر سال نو، هر مژ فرودین؛
بر آسوده از رنج روی زمین.
بزرگان به شادی بیاراستند؛
می و جام و رامشگران خواستند
چنین جشن فرخ از آن روزگار،
به ما ماند از آن خسروان یادگار!
نوروز را به دو گونه بخش می کرده اند: یکی نوروز

در همین روز فرخنده است که جمشید پیمان گیتی را که دیونادان بد کار فروخورده است از شکمش بازمی آورد.

سال با دوازده ماه و چهار بهره خورش در گاهشماری زمینی نمادی از سال اسطوره ای و چرخه ای از هستی است. به همان گونه نوروز نیز نمادی از رستاخیز و آفرینشی دیگر باره است.



همگانی (عامه) بوده است که در نخستین روز فروردین ماه بر پای داشته می شده است؛ و چند روز می پاییده است؛ دیگر نوروز بزرگ (خاصه) بوده است که در خرداد روز، ششمین روز از فروردین آن را گرمی می داشته اند.

خرداد روز از فروردین ماه، در ایران باستان روزی پس نخست شمرده می شده است: روزی که نیکویی از رقم زنان بودن و سرنوشت سازان به گیتی فرود می آید؛ و سال فرمند و نیکو از فزخی و همایونی این روز در پی خواهد آمد. از همین باور باستانی است که زیارت «سالی که نکوست از بهارش پیداست» در زبان پارسی، به یادگار مانده است. در این باره، در نامه کهن بندهشن چنین می خوانیم:

اگر در سال نیک شاید زیستن، به سبب خرداد است. چنین گوید که «همه نیکی چون از آبر گران (سرنوشت سازان) به گیتی آید، آن به خرداد روز که نوروز است آید». باشد که گوید که: «همه روز آید؛ اما آن روز پیش آید».

پیداست که اگر آن روز برتن جامه ای نیکو بدارند و بوی خوش بویند و مروای (قال) نیک کنند و در نشستن از جای ریمن (پلید) واز مردم بد دور بوند و آبها را بهر کنند و ستایشگاههای روز را که «ابرتام» و «اسپ» نامند انجام دهند، آن سال، نیکویی بدیشان بیش رسد؛ و بدی از ایشان دور سازد...!

در همین روز فرخنده است که جمشید پیمان گیتی را که دیونادان بد کار فروخورده است، از شکمش باز می آورد.^۵

درباره این کردار شگرف جمشید در خرداد روز از فروردین ماه، در نوشته ای به همین نام، چنین آورده شده است:

ماه فروردین، روز خرداد جم پیمان از دوزخ بیرون آورد و در جهان به پیدایی آمد.^۶
در دینکرد، از این پیمان روشنتر سخن رفته است؛ پیمانی که ترازمندی و بسامانی در جهان در گرو آن است: پیش از آمدن جمشید به پادشاهی، در پی تاریخ دیوان، «آسن خرد» (خرد غریزی) در میان مردم نزار و «وزن» (شهو) چیره بود. پیمان (اعتدال) که برآمده از آسن خرد ایزدی است در

فراخروی در کار (افراط) و گشروی (تفریط) که برآمده از ورن دیوی است، از میان رفته بود... جم چاره (رهایی) پیمان آسن خردابزدی را از فراخروی و کمروی ورنی دیوی نگریست (= چاره جوئی کرد).^۷

پس از رهایی پیمان از چنگ دیویسامانی و ترازمندی آسایش به جهان باز آمد؛ بدان سان که تا جمشید فرمان می‌راند از رنجها و آزار رهایی چون: پیری، تشنگی و گرسنگی، باد گرم و باد سرد نشانی نبود.

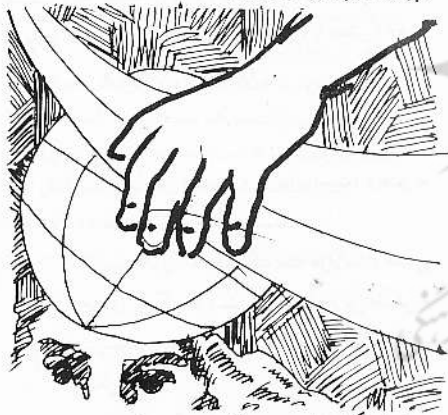
بدین سان، در زبان نمادین و رازآمیز افسانه، به بیایی بازنموده شده است که چگونه گیتی، پس از زایش دیو تاراج کولاک و باد و بوران و دیگر گزندهای اهریمنی، به تباهی دچار آمده است؛ و سرد و گران از نردگی و فرومردگی، از بآیینی و ترازمندی، از «پیمان» بدور مانده است؛ و سرانجام، چگونه با زارمیدن بهار و آغاز فروردین، شادابی و شکفتگی و زندگی از سر گرفته است. بهار هنگامه ژستنها و شکفتنهاست. روزگار جوشش و جنبش است. بهار ستاخیز دیگر باره گیتی است. از این روی، ایرانیان کهن، چونان ستاینندگان هر آنچه روشن و دلپذیر و زیباست، هر آنچه اهوایی است، ستاخیز گیتی و باز رسیدن دیگر باره او را به «پیمان» جشن می‌گرفته‌اند؛ و به شیوه‌ای نمادین و آیینی، ششمین روز از فروردین ماه را، چونان نوروز بزرگ، نیک گرامی می‌داشته‌اند. زیرا که ششمین روز از هر ماه روز خرداد شمرده می‌شده است؛ روز امشاسپندی که نشانگر رسایی و بوندگی (کمال) اورمزد است؛ و آبادانی جهان از اوست؛ امشاسپندی که آب در گیتی نماد اوست.^۸

اورا (=خرداد) به گیتی آب خویش است چنین گوید: «هستی، زایش و پرورش همه استومندان (= پیکر نیگان = آفریدگان مادی) جهان از آب است؛ و زمین را نیز آبادانی از اوست».

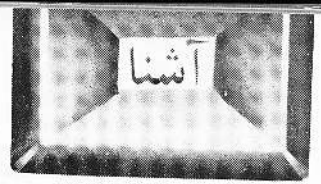
از همین روی، به پاس بزرگداشت این امشاسپند، به هنگام نوروز بزرگ، مردم در کوی و برزن بر یکدیگر آب می‌پاشیده‌اند.^۹ بدان سان که نوشته آمد، جشن آیینی نوروز، در آغاز بهار و سال نوبه ویژه در خرداد روز، بزرگ داشته می‌شده است؛ زیرا به شیوه‌ای نمادین، نشانه رهایی گیتی از چنگ نیروهای تباها اهریمنی بوده است؛ نشانه روزگاری فتح که در آن، ایرانیان ستاخیز جهان را، پالایش و پیراستگی هستی را از پلیدی و پلشتی، از سیاهی و تباهی، یا به دیگر سخن، بازگشت به آغاز را گرامی می‌داشته‌اند. از دید باورشناسی باستانی و سادشناسی اسطوره، می‌توان بر آن بود که نوروز جشن

است که یکی از کهنترین و استوارترین بنیادهای باورشناختی و اسطوره‌ای، بازگشت به آغاز در آن نمادینه شده است. اگر نوروز جشن شادی و شکفتگی است، اگر در بهار آن فتح و نوروز پیروز و دلافرز، جهان از خواب گران زمستانی، از افسردگی مرگ می‌رهد و برانگیخته می‌شود، اگر ماندگی و ایستایی به نگاهبوی و پویایی دیگرگون می‌گردد، اگر از دل رنج و تیرگی، آسایش و فروغ برمی‌شکافتد و بدر می‌آید، اگر هر آنچه گجسته و دیوسار و اهریمنانه است، خجسته و فرهمند و ایزدانه می‌شود، از آن است که به شیوه‌ای ازوارانه و نمادین، جهان به آغاز خویش بازمی‌گردد. آری! نوروز جشن بازگشت به آغاز است. هر آنچه به آغاز خود بازگردد، در پی رستاخیزی، در پی پیدایی و زادنی دوباره زندگی از سر می‌گیرد. بازگشت به آغاز، ناگزیر همراه است با جوانی، شادابی، توانمندی، آسودگی و آرامش. بر پایه باورهای باستانی، آفرینش در چنبر و چرخه‌ای در گذار است. از جایی بر این چنبر روزگاری آغاز گرفته است؛ پس از فراز و فرودهای بسیار و دیگرگونیهایی بیشمار، پس از آمیختن و آلودنهای پی در پی، پس از آنکه نیک از آن آغازگاه، از پاکی و روشنی و سپیدی نخستین بدو افتاده است، سرانجام پس از گذار از چرخه‌ای سترگ، بدان جای آغازین بازمی‌رسد. انجام یا آغاز یکی می‌شود. بدین سان، با پیوستن آغاز و انجام به یکدیگر، چنبری پدید می‌آید که نشانه چرخه و دوره‌ای از آفرینش است. نکته این است که در جهان بینی رازآمیز باستانی، چنبر نشانه یگانگی و تمامی و یکبارگی و یکپارچگی است. چنبر پروده‌ترین و بآیینترین شکل هندسی است. آغاز و انجام در آن گم شده است. هر نقطه بر چنبر می‌تواند آغازی باشد برای چرخه‌ای، نیز انجامی. آنچه در آن چند و چونی نیست آن است که در چنبر، آغاز و انجام به هم می‌پیوندند؛ و بدین گونه، بوندگی و کمال، یکبارگی و تمامی پدیدار می‌شود؛ و چرخش و گذاری که روزگاری آغاز شده است، به فرجام می‌رسد؛ و خواست و آرمان از این چرخش و رهپویی فرادست می‌آید. پس از جنبش و تکاپوی تب‌آلود، دیگر بار آرامی و غنودگی که بایسته بوندگی و کمال است رخ می‌نماید. به دیگر سخن، پوینده پرشور، چون به آغاز و خاستگاه خویش باز رسیده است به آرامی و غنودگی نخستین دست می‌یابد. آفرینش جز پویه‌ای نفت و تند در میانه دو آرامی جاوید نیست؛ یکی آرامش پیش از پویه؛ دیگر آرامش پس از آن. در دوسوی این پویه، هر چه هست سادگی، یکپارچگی، همگونی است؛ از این روی، تکاپوی تب و تابی در آن دونیست. این دوسوی غنوده و آرام مینویی است که گیتی را در میان گرفته

است. گیتی پهنة نگاهبوی و تلاش است. ویژگی سرشتین و ساختاری گیتی جز این نیست. سرنوشت و سرگذشت گیتی آن است که از آرامش آغازین، از مینو بگسلد؛ شوریده، آسمیه، تب‌آلوده، اما سویمند و بآیین، چرخه‌ای را در چنبری پیماید؛ تا سرانجام بتواند به آغاز باز گردد؛ به آرامش نخستین باز رود؛ و دیگر بار، به مینو بپیوندد. اگر گیتی، این دوزخ تنیده و ناآرام در میانه مینو همه جنبش و انگیزش و آویزش است از آن است که سرشتی آمیخته و دوگانه دارد. از سادگی و همگونی و یکپارچگی نخستین و فرجامین که از یکی باز بریده است و به دیگری باز می‌باید رسید، دور مانده است. از آن است که گیتی پهنة دوگانگی‌هاست؛ ناوردگاه ناسازهاست. نیروهای ناهمساز و دشمن کام در گیتی در برابر یکدیگر بالا برافراشته‌اند. ناگزیر با آرامش بیگانه است. همه کشمکش و کشاکش است. همه ستیز و آویز است. در جهانی همگون و یکنواخت و سامان هرگز تب و تابی نیست؛ پویه و تلاشی نیست؛ بازگشت به آغاز بازگشت به مینو و رستن از دوزخ گیتی است. در آنجا نیروها به جای آنکه برهم باشند، باهمند. از این روی، به هرز و هدر نمی‌روند؛ همگرایی، نه واگرایی. پس سازنده و پرورنده و بارور کننده‌اند.



خاستگاه تباهی و تیرگی، ستیز و آویز، بی‌تابی و ناآرامی در گیتی آمیختگی و آلودگی است. اگر پدیده‌های گیتی همواره در کشاکش و آویزشند از آن است که آلودگان و آمیختگانند. از آن است که ازدو گوهر و سرشت ناساز و آشتی‌ناپذیر پدید آمده‌اند. از آن است که پاکی با پلیدی، روشنایی با تیرگی، آسمان با زمین، مینو با دوزخ، جان با تن در آمیخته است. تا این دوگانگی و ناسازی سرانجام به یگانگی و سازواری دیگرگون نشود، دوزخ گیتی همچنان تافته و تباهاک خواهد ماند. راه رهایی از تیرگی و تباهی گیتی، آن است که آفرینش به آغاز خویش باز گردد. دوسوی چنبر به هم بپیوندند. آن زمان، بهشت گمشده دیگر باره فرادست خواهد آمد. ←



ناسازی سرانجام به یگانگی و سازواری دیگرگون نشود، دوزخ گیتی همچنان تافته و تابناک خواهد ماند. راه رهایی از تیرگی و تباهی گیتی، آن است که آفرینش به آغاز خویش بازگردد. دو سوی چنبر به هم پیوندند. آن زمان، بهشت گمشده دیگر باره فرا دست خواهد آمد.

نوروز جشن بازگشت به آغاز است؛ شادی گسستن و رستن از دوزخ گیتی و راه بردن و پیوستن به مینوست؛ نشانه آن است که جُستنها و جِستنها به پایان رسیده است و روزگار آرامی و آسایش فراز آمده است. نوروز که جشن رستاخیز گیتی است بر زمین، به شیوه‌ای رازناک و نمادین و آیینی گویای رستاخیزی است دیگر برین و آسمانی. در زبان رازآلود اسطوره، باز نمای آن است که چرخه‌ای از آفرینش به فرجام خود رسیده است؛ و آغاز، بر چنبر هستی، به انجام پیوسته است: جهان از آرایش و آمیختگی که سرمایه هنگامه هاست پالوده و رسته است؛ تا به پاکی و سادگی نخستین که پروردگار آرامی و آسانی و آسودگی است، بازرسد.

در باورشناسی کهن ایران، چرخه یا دوره‌ای از هستی، به گفته‌ای دیگر، سالی اسطوره‌ای و آسمانی همچون سال زمینی چهارزین (مرحله) یا بخش دارد؛ و هر بخش سه هزاره را در برمی گیرد:

۱- زمانی که آفرینش مینوی و در توان است؛ و هنوز به نمود نیامده است و پیکرینه نشده است:

چنین گوید به دین که سه هزار سال هستی مینوی بود که آفرینش بی اندیشه و بی جنبش و ناپسودنی بود که هزاره‌ خدایی بره، گاو و دو پیکر بود.^{۱۱}

۲- بندهش: زمانی که آفرینش به دیدار آمده است و پیکرینه شده است؛ اما هنوز از آرایش و آمیختگی بدور است.

... دیگر این که: تا آمدن اهویمن شش هزار سال زمان گذشته بود؛ سه هزار سال به مینوی و سه هزار سال به صورت مادی، در پاکی. آن شش هزار سال از بره تا خوشه هراختری یک هزار سال شاهی کرد.^{۱۲}

۳- گومیچشن (آمیزش): زمانی است که اهریمن به آفرینش پاک درمی تازد؛ و به تباهی و پلیدی خویش آنرا می آید.

چون شاهی هزاره به ترازو آمد که نشیبان نشیب مهر است، پتیاره از زیر درتاخت. کیوان

به ترازو جُست، به بالست خویش. به سبب بودن به ترازو، کیوان شاهی هزاره را پذیرفت؛ زیرا ترازو بالست و بره نشیب کیوان، شاه تاریکی است. مهر خدای روشنی است، با تاریکی دشمن است؛ بدان گونه نیز ترازو بالست کیوان و نشیب مهر، بره بالست مهر و نشیب کیوان است.^{۱۳}

۴- ویچارشن (جدایی): زمانی است که آفرینش به سوی پالودگی و پیراستگی می گراید. در آغاز هر کدام از سه هزاره جدایی، یکی از نویدادگان و رهانندگان سه گانه: هوشیدر، هوشیدرماه و سوشیانس که پسران زرتشتند، سر برمی آورند؛ در هزاره سوم، سرانجام، دیو که در چهره دهاک ماردوش نمادینه شده است، جهان را به تباهی می کشد. در فرجام، به گزرگران گرشاسب که سوشیانس او را از خواب نوشتن هزاره‌ها برانگیخته است، از پای در می افتد. بدین سان، چرخه‌ای از آفرینش، سالی اسطوره‌ای پایان می پذیرد؛ و جهان، پالوده و پیراسته، به پاکی نخستین خویش باز می رسد؛ یا به سخنی دیگر، به آغاز برمی گردد.

آفرینش زمانی آغاز می گیرد که خورشید (مهر)، در تبارۀ بره است، در برجی که بالست (خانه شرف) خورشید است و این اختر مهن در آن از بیشترین توان و درخشش برخوردار. لیک این برج، نشیبان نشیب (خانه هبوط) کیوان است که شاه تاریکی است؛ برجی است که این اختر گجسته در آن فر و فروغی نمی تواند داشت. از دیگر سوی، تازش اهریمن به آفرینش و آرایش جهان زمانی انجام می گیرد که خورشید، شاه روشنائی در برج ترازوست؛ برجی که نشیبان نشیب خورشید در آن است؛ نیز بالست کیوان. در این برج، خورشید نزار و ناتوان است؛ و کیوان نیرومند و فرمانروا. از آن هنگام که کیوان به ترازو می رسد، شب، تیرگی آغاز می نهد به افزودن و پروردن؛ در برابر، روز، روشنی اندک اندک کاستی می گیرد؛ تا نخستین شب ابرج بز که بلندترین شب سال است. از آن پس، شب کاستن می گیرد و روزافزودن؛ تا آغاز بهار و رسیدن خورشید به بارۀ بره. از آن پس، افزونی روز برشب و چیرگی روشنی بر تیرگی آغاز می یابد:

چنان به چشم دید پیدا است که هر سالی دو زمان روز و شب برابرند؛ زیرا به آغاز نبرد، هنگامی که خورشید از نخستین خردۀ (= برج) بره فراز رفت، روز و شب برابر بودند که هنگام بهار است. سپس، چون به نخستین خردۀ خرد چرنگ رسید، روزها بلندترین شدند که آغاز تابستان است. چون به نخستین خردۀ ترازو

رسید، روز و شب برابر شدند که آغاز پاییز است. چون به نخستین خردۀ بز رسید، شب بلندترین شدند که آغاز زمستان است؛ دوباره چون به بره رسد، شب و روز برابر شوند.^{۱۴} بدان سان که نوشته آمد، سال با دوازده ماه و چهار بهره‌ خویش در گاهشماری زمینی نمادی از سال اسطوره‌ای و چرخه‌ای از هستی است؛ به همان گونه، نوروز نیز نمادی از رستاخیز و آفرینشی دیگر باره است؛ و جشن آیینی بازگشت به آغاز.

بازگشت به آغاز همواره بشکوه، شادی بخش آرام انگیز و سرشار از توانمندی و شادابی و کامگاری است. زیرا بازگشت به آغاز زندگی است که از درون مرگ برمی خیزد و زایش و آفرینشی دوباره است. در این بازگشت بشکوه و فرخنده به آغاز است که دوزخ از میانه برمی خیزد تا جای به مینو بپردازد.

از این روی، در سفری که سالی چند پیش از این به نشاپور انجام گرفت، درباره پگاهان دل انگیز و زیبای این ابرشهر که آوازه‌ای یافته است، سروده شد:

صبح نشاپور صبح شادی و مستی است؛

صبح نشاپور صبح باده پرستی است.

بیش چه گفتن توان ز صبح نشاپور؛

صبح نشاپور صبح خلقت هستی است

بازگشت به آغاز نماد و اندیشه‌ای بنیادین است که بجز پهنه باورها و افسانه‌های باستانی، در دیگر زبانه‌ها نیز ارزش و کاربرد گسترده دارد: برای نمونه می توان بازگشت به آغاز در باورشناسی درویشی و در دانش روانشناسی یاد کرد.

در آیینهای نهانگرایانه و در دبستانهای درویشی

جستجوی تب آلودۀ آغاز و بازگشت بدان یکی از بنیادهای

اندیشه است. در جهان بینی درویشی، ما همگان نهایی

نالانیم که از نیستانمان دور داشته‌اند؛ و در جهانی در

افکنده‌اند که در آن آوارگانی بی خانمان و بیگانگان

پریشان روزگار و گمکرده راهیم. پس نالان، جفت

بدخالان و خوشحالان می شویم. لیک ما که در سرشت و

نهاد خویش، سرمستان میستان هستیم، بدور از نیستان در

گو گیتی و مفاک خاک، همدل و همزای نمی یابیم؛ و

به غمگساری درد آشنای باز نمی خوریم. پس تیزه و

شبزده، در تیرگی تن، روز جان افروز را می جویم؛ و

آسیمه و آشفته در پی آغاز و بنیاد خویش می پوییم. آری

ما خاکیان، در دوزخ گیتی، نیهای نالانیم که تا به

نیستان خویش که مینوی گمشده ماست باز نرویم؛ و

آرامش و غنودگی دل نخواهیم رسید.

پیراز آشنای نهانان، مولانا جلال الدین محمد

بلخی، آن سالار سوداییان دوست، درد انگیز و آتش خیز

در سرآغاز رازنامه سترگش مثنوی، از دل دریا جوش
خوبش، شمریده بازگشت به آغاز خروش برآورده است؛
بنسوانی چون شکایت می‌کند؛
وز جدایبها حکایت می‌کند؛
کز نیستان تا مرا ببریده‌اند،
از نسفیرم مرد وزن نالیده‌اند.
سینه خواهم شرحه شرحه از فراق؛
نا بگویم شرح درد اشتیاق.
بر کسی کودور ماند از اصل خویش،
باز جوید روزگار وصل خویش.
بن به هر جمعیتی نالان شدم؛
جفت بد حالان و خوش حالان شدم.
بر کسی از ظن خود شد یار من؛
وز درون من نجست اسرار من.
سزمن از ناله من دور نیست؛
لیک چشم و گوش را آن نور نیست.
آغاز در اندیشه و نهاد آدمی همواره کانون
کارهای روانی چشمه جوشان شادمانیها و یادمانیها
نیک، خاستگاه نوید و امید، نیز نامی مهربان است که
همواره آغوش گرم و گشاده او، در رنجها و اندوهان
زندگی، گریزگاه و پناهجای ماست. بازگشت به آغاز
نوفانیهای درد را در درون ما فرو می‌نشانند؛ و جان
نب‌آلودمان را از تاب و تپش یازمی‌دارد. آغاز مایه‌ی رامش
و آرامش ماست. از آن است که یادمانهای کودکی
همواره پیرایمان گرامی است؛ در آنها می‌گریزیم. یاد
شهر زادگاه، کوچه‌های کوی که کودکیمان در آنها
گذشته است، دوستان دیرین، کانون خانواده، یاد هر آنچه
با آغازمان پیوند دارد، برای ما دلاویز و آرامبخش است.
از دیگر سوی، گرامیداشت نیاکان، رویآوری به
گذشته‌ها، دلبستگی به افسانه‌ها نیز از سودای آغاز مایه
می‌گیرند؛ گریابی و فریبایی فسونکارانه اسطوره نیز که در
آن از پیدایی انسان و پدیداری جهان سخن می‌رود و
آدمی را همواره بر خود شیفته داشته است، ریشه در همین
سودای پرشور می‌تواند داشت.

خواهد یافت. یکی از روشهای نهانگرایانه در بازگشت به
آغاز روشی است که جوکیان هندو به کار می‌گیرند. این
روش در هاتا یوگا و در پاره‌ای از دبستانهای تانتری به کار
برده می‌شود؛ و «اوژاناسادهانا» نام گرفته است.
اوژاناسادهانا روش گذار وارونه و واپسگرایانه است.
جوکی با بهره جستن از این روش می‌کوشد تا روندهایی
ویژه را در ذهن و روان خویش برانگیزد و کارا گرداند؛
تا بتواند به یاری آن روندهای واپسگرایانه به آغاز
بازگردد؛ و به بهروزی و شادمانی شگرف نخستین باز
رسد:

«رجعت»، «بازگشت به عقب» نزد کسی
که آنرا انجام می‌دهد، از طریق نابود ساختن
عالم صورت می‌بندد؛ و در نتیجه «خروج از
زمان» و حصول «جاودانگی» را متحقق
می‌سازد. در بینش تانتری، جاودانگی تنها از
رهگذر متوقف ساختن ظهور و نمود، بنابراین از
خلال روند تلاشی و فروپاشی حاصل می‌آید.
باید برخلاف جریان گام برداشت؛ و وحدت
اولیه، همان وحدتی را که در آن زمانهای دور،
پیش از تکوین وجود داشت، باز یافت.
بنابراین غرض جذب کردن عالم و به تحلیل
بردن آن در ذات خود و باز آمدن به «اصل» و
بنیان است. شیوا سامهیتا تعزین روحانی
معنیداری پیشنهاد می‌کند: متن پس از وصف
خلقت عالم به دست «شیوا»، روند معکوس
جذب و تحلیل بردن عالم را بدان گونه که
جوکی باید آنرا در ذات خود متحقق سازد و
تجربه کند، شرح می‌دهد. یوگی می‌بیند
چگونه عنصر زمین (لطیف و اثیری) می‌گردد
و در عنصر آب منحل می‌شود؛ و چگونه آب در
آتش و آتش در هوا و هوا در ائیر و غیره حل
می‌شود؛ تا آنکه همه چیز در برهمن بزرگ به
تحلیل روند. جوکی شاهد روند معکوس
آفرینش می‌شود؛ آن قدر «به عقب باز
می‌گردد»، تا به ریشه و بن می‌رسد.^{۱۵}

بازگشت به آغاز، چنانچه پیدایی باورشناختی، در
جهان نیک گسترش یافته است؛ و در بسیاری از
فرهنگها، جشنها و آیینهایی را پدید آورده است. یکی از
زیباترین و شکوهمندترین آنها، در فرهنگ گرانسنگ و
دیرمان و نازش آمیز ایران، جشن و آیین نوروز است؛
جشن و آیینی که در درازنای هزاره‌ها پایدار مانده است؛
و تا به روزگار ما رسیده است. ما نیز، به شیوه نیا کاتمان،
در جشن آیینی و نمادین نوروز، هنوز پس از هزاران سال،
بازگشت به آغاز را گرامی می‌داریم و ارج می‌نهیم.^{۱۶}

پانویسها:

- ۱- التفهیم، با تلیقات و مقدمه استاد روانشاد جلال‌الدین همایی،
سلسله انتشارات انجمن آثار ملی/ ۲۵۳.
- ۲- نوروزنامه، به کوشش علی حصوری، کتابخانه طهوری
۱۶/۱۳۵۷-۱۱.
- ۳- شاهنامه، چاپ مسکوح ۴۲/۱-۴۱.
- ۴- بندهشن، گزارش مهرداد بهار، انتشارات توس ۱۱۶/۱۳۶۹. نیز
آفرینش در ادیان، تألیف مهشید میرفرخایی، مؤسسه مطالعات و
تحقیقات فرهنگی ۲۴/۱۳۶۶.
- ۵- مینوی خرد، ترجمه احمد تفضلی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران
۴۳/۱۳۵۴.
- ۶- همان/ ۱۲۴.
- ۷- همان/ ۱۲۴.
- ۸- «هنگامی که شب فرارسد، امشاسپندان به نمادهای مادی
خویش آمیزند: اورمزد به سوشیانس، بهمن به گوسپندان؛ اردیبهشت
به آتشیها؛ شهریور به فلزات؛ سپندارمذ به زمینها؛ خرداد به آبها؛
امرداد به گیاهان، که تاجداجدا، به مرشد خویش، به پاکی و
استواری تا سپندمدگاه به مینوی اندر نمادهای مادی خویش هستند.
سپندمدگاه از نمادها بیرون برسد. اورمزد در خنجره و شش امشاسپند
بدان شش کشتو آشکار شوند.» (بند ۳۹ بخش ۳۵ درباره فرشگرد
کرداری- گزیده‌های زاتسیرم، ترجمه محمدتقی راشد محصل،
مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی ۶۷/۱۳۶۶-۶۶).
- ۹- بندهشن/ ۱۱۶-۱۱۵. آفرینش در ادیان/ ۲۲.
- از فرخندگی خرداد روزاست که فریدون، آنگاه که می‌خواهد به پیکار
با دهاک مار دوش برود، به نشانه «نیک اختر و فال گیتی
فروز»، این روز را برای رهبری برمی‌گزیند:
فریدون به خورشید بربرد سر؛
کمر تنگ بستش به کین بدر.
برون رفت خرم به خرداد روز،
به نیک اختر و فال گیتی فروز.
(شاهنامه چاپ مسکوح ۱۶/۱)
- ۱۰- ایران و تمدن ایرانی، کلمان هوار، ترجمه حسن انوشه،
انتشارات امیرکبیر ۱۳۳۳/۱۸۲.
- ۱۱- بندهشن/ ۱۵۵.
- ۱۲- همان/ ۶۰.
- ۱۳- همان.
- ۱۴- همان/ ۵۹.
- ۱۵- چشم اندازهای اسطوره، میرجالایده، ترجمه جلال ستاری،
انتشارات توس ۹۴/۱۳۶۲-۹۳.
- ۱۶- آیین نوروز، بدان گونه که امروز برگزار می‌گردد، با آیین
جشنی دیگر از جشنهای باستانی ایران در آمیخته است. این جشن
که از گاهنبارها (جشنهای بزرگ فصلی) شمرده می‌شده است و در
اوستایی «هسپتدم» خوانده می‌شود، جشن بزرگداشت مردگان با
«جشن فروهرها» بوده است. ایرانیان، در این جشن که در ده روز
(پنج روز از پایان سال کهنه و پنج روز از آغاز سال نو) برگزار
می‌شده است، فروهر مردگان خود را گرامی می‌داشته‌اند. از این
روی، خانه‌ها را می‌روفته‌اند؛ جامه‌های نومی پوشیده‌اند؛ و خوان
می‌گسترده‌اند. (در این باره، بنگرید به «از گونه‌ای دیگر»،
میرجلال‌الدین کزازی/ ۱۲۱ به بعد)

